



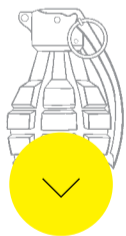
نصرالله توان‌گر

خوشحالی امام، بیشترین چیزی بود که حسین را خوشحال می‌کرد. آن قدر نسبت به امام ادب داشت که وقتی سخنرانی ایشان پخش می‌شد، حسین خودش را جمع و جور می‌کرد و خیلی مؤدب و سر به زیر می‌نشست. انگار رو به روی امام نشسته باشد. ما در عملیات کربلای ۴ ناموفق بودیم و حدود پانزده روز

بعد، عملیات کربلای ۵ شروع شد. وقتی قرار شد در شلمچه عملیات انجام شود، همه جا زدند، اما حسین با شجاعت برمی‌خیزد و می‌گوید ما برای ادای تکلیف آمده‌ایم. از ما جز این چیزی نخواهید. این تصمیم عاشقانه و عاقلانه است. وقتی این صحبت را شنیدند، همه تشجیع شدند.

غلامحسین هاشمی

شب عملیات کربلای ۵، حاج حسین به مدت چند شب خوابیده بود. از شدت خستگی، توان باز نگه داشتن چشم‌هایش را نداشت. آمد داخل سنگر فرماندهی و به ما گفت: «من چند دقیقه می‌خوابم، به محض این که گردان‌های ما خواستند وارد عمل شوند، مرا بیدار کنید.» هنوز حرفش تمام نشده بود که خوابش برد. مدت زیادی نگذشت که خبر دادند گردان‌های ما باید کارشان را شروع کنند. هرچه حاج حسین را صدا زدیم بیدار نشد. آن شب، آقای احمدپور، جانشین لجستیک سپاه به عنوان جانشین حاج احمد کاظمی، فرمانده لشکر ۸ نجف در سنگر حضور داشت. ایشان به ما گفت: «اگر چایی دارید، کمی چایی دم کنید.» توی یک قوطی خالی کمپوت، مقداری آب جوش آوردیم و چای دم دادیم. آقای احمدپور آن را از دست ما گرفت و نشست بالای سر حاج حسین. با یک لحن داش مشتی و جالبی، شروع کرد به صدا زدن حاج حسین و قربان صدقه‌اش رفتن. می‌گفت: «حسین آقا، پاشو قربونت برم، پاشو به چایی بخور.» اما حاجی بیدار نمی‌شد و فقط زربلب هذیان می‌گفت. آخر سر، مجبور شدیم چند قطره آب به صورتش بپاشیم. شاید یک ربع، بیست دقیقه طول کشید تا حاج حسین را بیدار کردیم. جالب است که وقتی بیدار شد، خیلی جدی نشست و گفت: «چه شده؟ بچه‌ها باید وارد عمل شوند؟» آقای احمدپور خندید و گفت: «مرد حسابی، یک ساعت است همه ما را معطل خودت کردی، تازه می‌پرسی چه شده؟!»



وقتی قرار شد در شلمچه عملیات انجام شود، همه جا زدند، اما حسین با شجاعت برمی‌خیزد و می‌گوید ما برای ادای تکلیف آمده‌ایم. از ما جز این چیزی نخواهید. این تصمیم عاشقانه و عاقلانه است. وقتی این صحبت را شنیدند، همه تشجیع شدند